

مروری بر خاطرات

دکتر ثریا منتظری

دود برخاسته از منطقه بمباران شده و جهت حرکت آمبولانس‌های پرسر و صدا را نظاره‌گر باشیم. خاطراتی که یادآور روزهای همبستگی، شجاعت و مقاومت ملت ایران می‌باشد.

در آن دوران، با توجه به این که هنوز بسیاری از داروها وارداتی بودند و صنعت داروسازی گام‌های نخست را برای خودکفا شدن برمی‌داشت و به دلیل تحریم‌های دوران جنگ، بسیاری از داروها با کمبود روبه‌رو بودند که تعدادی از آنها نیز داروهای اساسی و تخصصی به حساب می‌آمدند. از جمله آمپول‌های H.C.G و H.M.G که واردات محدودی داشتند و در طول یک ماه، فقط چند روز در داروخانه‌های دولتی موجود بودند.

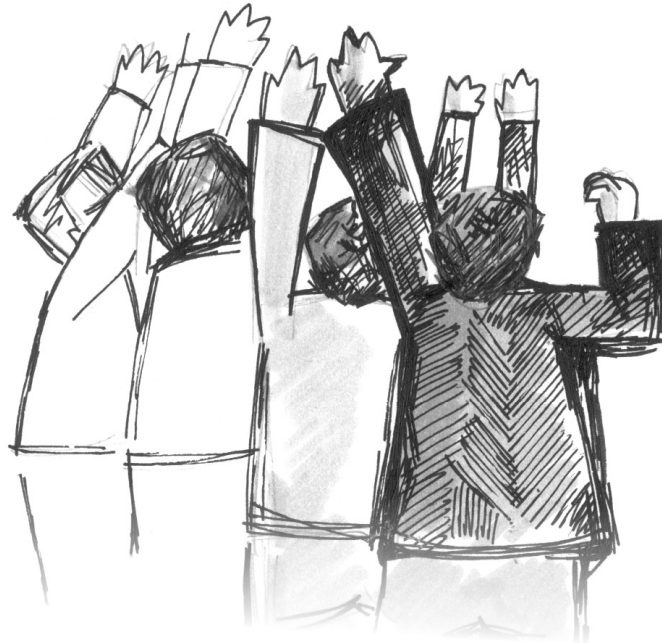
سال‌های اول انقلاب اسلامی و دوران جنگ تحمیلی (سال‌های ۶۱ الی ۶۷) به‌عنوان مسؤوَل فنی شیفت صبح داروخانه شبانه‌روزی بوعلی (وابسته به دانشکده داروسازی دانشگاه تهران) به همراه چندتن از همکاران و تکنسین‌های قدیمی که برخی از آن دوستان هنوز در داروخانه ۱۳ آبان حضور دارند، مشغول به خدمت بودم. خاطرات زیادی از آن دوران در ذهنم باقی‌مانده که به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازم.

در روزهای جنگ تحمیلی، در زمان خدمت در داروخانه بوعلی بارها شاهد بمباران محله‌های مسکونی در منطقه بودیم. گاهی به‌دلیل شدت صدا و لرزش شیشه‌ها، به پشت‌بام داروخانه می‌رفتیم تا

پس از پیچیدن نسخه به اصرار از من می‌خواستند که این هدایا را قبول کنم. پس از کلی صحبت و توضیح این که ما وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم، برای آن که ناراحت نشوند، یک شیشه از ترشی و مربا و کلوچه را قبول کردم که همراه سایر همکاران در داروخانه مصرف نماییم و آن پرندگان زنده و سایر هدایا را با عذرخواهی، به آن افراد صمیمی و قدرشناس برگرداندم.

■ در صحنه دیگری، یک روز بعد از ظهر آقای جوانی با فرزند یک ساله‌اش که او را در بغل داشت، وارد داروخانه شد و از ما شیر خشک خواست درحالی که کوبن در دستش بود (در آن دوران به دلیل کمبود شیر خشک و جلوگیری از سودجویی بعضی افراد، در ازای کوبن به اطفال زیر دو سال شیرخشک تحویل می‌گردید). آن روز شیرخشک

روزی یکی از اهالی شمال ایران همراه با نسخه‌ای از یک پزشک متخصص نازایی به داروخانه بوعلی مراجعه کرد اما از بد حادثه، آن روز در داروخانه این آمپول را موجود نداشتیم. بیمار بسیار ناراحت شد و پس از درد دل با ما، از نداشتن فرزند پس از گذشت چند سال بعد از ازدواج گله‌مند بود و از ما درخواست کمک کرد. من از ایشان تلفن تماس گرفتم و قرار شد که پس از رسیدن دارو در روزهای بعد به ایشان اطلاع دهم. پس از چند روز که داروی فوق را با تعداد محدود دریافت کردیم به فرد متقاضی اطلاع دادیم. بعد از ظهر فردای آن روز چند نفر از هم‌میهنان شمالی در حالی که همراه خود چند عدد غاز و اردک زنده و تعدادی شیشه‌های مربا، ترشی، کلوچه و سایر سوغاتی‌های شمال را برای ما آورده بودند، به داروخانه وارد شدند. آن‌ها



در داروخانه موجود نبود و به آن پدر جوان توضیح دادیم ولی او حاضر به قبول این مطلب نشد و ما را متهم به پنهان کردن شیرخشک و دادن آن به دوستان و آشنایان می‌نمود. البته، این مطلب برای ما امری عادی بود چرا که از زبان برخی افراد دیگر هم در ارتباط با نداشتن داروهای خاصی بارها این جملات را شنیده بودیم و سعی می‌کردیم تا عکس‌العمل آرمی داشته باشیم. در نهایت، آن فرد طفل را روی پیشخوان داروخانه گذاشت و خودش بیرون رفت، در حالی که می‌گفت «این بچه مال شما هر کاری که می‌خواهید بکنید». یکی از تکنسین‌ها به دنبال او بیرون دوید، او را به داخل داروخانه آورد و برایش توضیح داد که قرار است به زودی شیرخشک برایش برسد و با دادن شماره تلفن داروخانه او را راضی به بردن فرزندش نمود. در حالی که با شوخی می‌گفت «آقا ما در تربیت فرزندان خودمان هم مانده‌ایم، بچه دیگری را می‌خواهیم چه کنیم!»

■ معمولاً بعد از ظهرها که داروخانه‌های اطراف بسته بودند، تعدادی افراد معتاد که به دلیل نرسیدن مواد! تحت فشار قرار می‌گرفتند، برای دریافت قرص‌های دیازپام و دیفنوکسیلات و سرنگ به داروخانه بوعلی که شبانه‌روزی بود، مراجعه

می‌کردند. با توجه به شرایط منطقه (نزدیک میدان امام حسین) تعداد این افراد کم هم نبود. یک روز بعدازظهر آقایایی با یک جفت کفش مردانه ورنی نو واکس زده تمیز در دستش وارد داروخانه شد، در حالی که از وضعیت راه رفتنش معلوم بود که چه حالی دارد، به طرف یکی از تکنسین‌ها رفت و با همان لحن مخصوص گفت «داداش، این کفش‌ها را بردار و به جای آن قرص دیازپام و دیفنوکسیلات به من بده». جواب تکنسین داروخانه مشخص بود که بدون نسخه این داروها را نمی‌دهیم و مثل همیشه از سوی آن فرد اصرار و از سوی تکنسین داروخانه انکار که نمی‌شود. معلوم نبود آن کفش‌ها متعلق به کدام بنده خدایی بوده که پس از پایان مجلس ختم در مسجد و یا مجلس دیگری، باید با دمپایی به منزل برمی‌گشت.

■ در یک روز دیگر خانمی که از ظاهرش مشخص بود به چه دلیل قرص‌های مذکور را مصرف می‌کند با اصرار از من و همکارم درخواست می‌کرد، وقتی با جواب منفی ما روبه‌رو شد، از داروخانه بیرون رفت و پس از مدتی با مامور کلانتری وارد داروخانه شد و از ما شکایت نمود که به او توهین نموده‌ایم و بقیه ماجرا ...

